

Research Paper

Limitations of the right to file a lawsuit over time

Mohammad Kakooei <sup>1</sup>, Seyyed Mohammad Asadinezhad <sup>2</sup> 

1- Graduated from Master's, Department of private Law, Ahrar Institute of Technology and Higher Education, Rasht, Iran.

2- Associate Professor, Department of Law, Faculty Of Literature and Humanities. University of , Guilan, Rasht, Iran.

**Receive:**

22 July 2024

**Revise:**

26 August 2024

**Accept:**

31 August 2024

**Published online:**

21 September 2024




**Abstract**

According to the principle of sovereignty of the will, the parties to the contract can determine the effects of the contract as they wish. However, the will of the parties is valid as long as it does not conflict with public order. In line with the principle of the sovereignty of the will of the parties, they can limit or exclude their responsibility for their duties in the contract. One of the examples of limiting the responsibility is determining the period for filing a lawsuit. The parties can, by mutual agreement, determine the period that they consider reasonable as the passage of time or reduce the periods stipulated in the law. Also, according to the principle of the sovereignty of the will of the parties, they can increase their responsibility, and in this regard, they have the authority to extend the period stipulated in the law before its end, and despite this, the agreement of the parties to extend the period should be such that it does not contradict It is not public order and it should not make the legislator's goal of establishing the rules of passage of time sterile.

**Keywords:**

Principle of  
Sovereignty of the will,  
Condition of Non-  
Responsibility,  
Condition of reduced  
responsibility,  
Iran.

**Please cite this article as (APA):** Kakooei, M, Asadinezhad, M. (2024). Limitations of the right to file a lawsuit over time. *Journal of Business law and economics*, (1) 1, 61-80.

Sponsored by: Institute of Somamos Publications	<a href="https://doi.org/10.22034/jble.2024.208148">https://doi.org/10.22034/jble.2024.208148</a>	
Corresponding Author: Seyyed Mohammad Asadinezhad	<a href="https://orcid.org/0000-0001-8664-105X">https://orcid.org/0000-0001-8664-105X</a>	
Email: <a href="mailto:asadinezhad@guilan.ac.ir">asadinezhad@guilan.ac.ir</a>	This work is licensed under a <a href="https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/">Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License</a> .	



## مقاله پژوهشی

## محدودیت های حق اقامه ی دعوا در مرور زمان

محمد کاکویی<sup>۱</sup>، سید محمد اسدی نژاد<sup>۲</sup> 

- ۱- دانش آموخته کارشناس ارشد حقوق خصوصی موسسه آموزش عالی احرار رشت.  
۲- دانشیار گروه حقوق دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان.

<p><b>چکیده</b></p> <p>بر طبق اصل حاکمیت اراده، طرفین قرارداد می توانند آثار قرارداد را بدان گونه که مایلند تعیین کنند. با این وجود اراده طرفین تا جایی نافذ است که با نظم عمومی مخالفت نداشته باشد. در راستای اصل حاکمیت اراده طرفین می توانند مسئولیت خود را نسبت به تکالیفی که در قرارداد دارند محدود و یا استثنا کنند. یکی از مصادیق تحدید مسئولیت تعیین مدت برای اقامه دعوا می باشد. طرفین می توانند با توافق یکدیگر مدتی را که خود معقول می دانند را به عنوان مرور زمان تعیین کرده و یا مدت های مقرر در قانون را کاهش دهند. هم چنین بنابر اصل حاکمیت اراده طرفین می توانند مسئولیت خود را افزایش دهند و در این راستا اختیار دارند که مدت زمان مقرر در قانون در پیش از پایان آن تمدید کنند و با این وجود توافق طرفین در تمدید مدت ها باید به گونه ای باشد که مخالف نظم عمومی نبوده و هدف قانون گذار از برقراری قواعد مرور زمان را عقیم نگرداند.</p>	<p><b>تاریخ دریافت:</b> ۱۴۰۳/۰۵/۰۱</p> <p><b>تاریخ بازنگری:</b> ۱۴۰۳/۰۶/۰۵</p> <p><b>تاریخ پذیرش:</b> ۱۴۰۳/۰۶/۱۰</p> <p><b>تاریخ انتشار آنلاین:</b> ۱۴۰۳/۰۶/۳۱</p> <p><b>کلید واژه ها:</b> اصل حاکمیت اراده، شرط عدم مسئولیت، شرط کاهش مسئولیت، ایران.</p>
--	--

لطفاً به این مقاله استناد کنید (APA): کاکویی، محمد؛ اسدی نژاد، سید محمد. (۱۴۰۳). محدودیت های حق اقامه ی دعوا در مرور زمان. *دانشنامه حقوق کسب و کار و اقتصاد*، ۱(۱) ۶۱-۸۰.

	<a href="https://doi.org/10.22034/jble.2024.208148">https://doi.org/10.22034/jble.2024.208148</a>	تحت حمایت: موسسه انتشاراتی ساماموس
	<a href="https://orcid.org/0000-0001-8664-105X">https://orcid.org/0000-0001-8664-105X</a>	نویسنده مسئول: سید محمد اسدی نژاد
	این مقاله تحت شرایط <a href="https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/deed.fa">https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/deed.fa</a> قابل بازنشر است.	ایمیل: <a href="mailto:asadinezhad@guilan.ac.ir">asadinezhad@guilan.ac.ir</a>



## مقدمه

اگرچه مصالح اجتماعی ایجاب می کند که دعوا در مدت معینی طرح گردند، اما تعیین مدت خاصی برای دعوا نباید به استبداد قانون گذاری منجر گردد. تعیین مدتی خاص که پس از آن دعوا به طور کامل غیر قابل طرح باشد امری است خلاف آزادی افراد جامعه. تعیین مدت خاص برای طرح دعوا نباید منجر به تعیین سرنوشت اعمال افراد گردد. بلکه باید به خود افراد اجازه داد که تعیین کنند دعاوی آن ها تا چه زمانی قابل طرح باشد. بر همین اساس بود که قانون آیین دادرسی سابق ما در قواعد مرور زمان اعلام داشته بود مرور زمان در صورتی مانع از طرح دعوا تلقی می گردد که مورد استناد خواننده قرار گیرد. در حقیقت خواننده این توانایی را دارد که خود تعیین کند آیا دعاوی علیه او ضرورتاً باید در مدت تعیین شده در قانون باشد یا خیر. با پذیرش این امر که دعوا باید در مدت معقولی طرح شود باید به خود طرفین نیز اجازه داد که مدت معقول را خود تعیین کنند. از آثار پذیرش این امر آن است که طرفین بتوانند در قراردادهایشان تعیین کنند که دعاوی علیه آن ها تا چه زمانی قابل طرح باشد. بر این اساس باید قراردادهایی را که مدت خاصی برای طرح دعوا، غیر از آنچه که قانون گذار تحت عنوان مرور زمان مقرر کرده، مقرر می دارند نافذ شمرد. اما باید دقت داشت که از آن جا که اصل حاکمیت اراده فاقد حد و مرز نبوده و دارای حد و مرزی است، قراردادهایی که درصدد تعیین مدت مرور زمان برای طرح دعوا هستند نیز باید این حدود را رعایت کنند. در این پژوهش قصد داریم که این حدود را مورد بررسی قرار داده و معین کنیم که قراردادهای مورد بحث با چه موانعی روبرو بوده و تا کجا معتبر تلقی می شوند. به موجب اصل ۳۴ ق.ا. حق اقامه ی دعوا که عبارت از توانایی مدعی حق تضییع یا انکار شده در مراجعه به مرجع صالح قضایی جهت به قضاوت گذاردن وارد بودن یا نبودن ادعا و ترتب آثار قانونی مربوطه می باشد<sup>۱</sup>، حق مسلم هر فرد است. اصولاً هر کس که ادعایی علیه دیگری دارد، باید قادر باشد که دعاوی خویش را نزد مقامات قضایی طرح کرده و مقامات مذکور نیز می بایست به ادعای مذکور رسیدگی کنند. با این وجود، اموری هستند که در مسیر اقامه ی دعوا محدودیت هایی ایجاد می کنند. این محدودیت ها گاهی از قانون ناشی می شوند و گاهی نیز از قرارداد. ما در این جا محدودیت هایی که موضوع پژوهش حاضر مرتبط هستند را مورد مطالعه قرار می دهیم. این محدودیت ها را تحت دو عنوان «محدودیت های قراردادی» و «محدودیت های زمانی» مورد بررسی قرار خواهیم داد.

## ۲- محدودیت های قراردادی حق اقامه دعوا

یکی از مواردی که حق اقامه دعوا محدود می شود، جایی است که خود طرفین با درج شروطی مانع از اقامه دعوا می شوند و یا این حق را به موارد خاصی محدود می کند. این امر را می توان در عناوین «شرط عدم مسئولیت» و «شرط تحدید مسئولیت» خلاصه کرد. در بادی امر آنچه که از این دو اصطلاح به ذهن می رسد این است که این شروط، مسئولیت ذی نفع این شروط را محدود می کنند نه اینکه محدودیتی برای حق اقامه دعوا محسوب شوند اما با اندکی دقت روشن می شود که نتیجه این شروط ممانعت متعهد این شرط از اقامه یک سری دعاوی (که متعهدله می خواهد آن را استثنا کند) است.

### ۲-۱- شرط عدم مسئولیت

این شرط در فقه تحت عنوان «شرط برائت» نام برده می شود و در حقوق انگلیس «شرط معافیت»<sup>۲</sup> خوانده می شود.

<sup>۱</sup>. شمس، دکتر عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج اول، انتشارات دراک، سی ۱۳۸۵، ص ۲۷۸

<sup>۲</sup>. Exemption clause



«شرط عدم مسئولیت» شرطی است که با هدف رفع مسئولیت قراردادی یا غیر قراردادی یک طرف در قرارداد گنجانده می شود. به عبارت دیگر «شرط عدم مسئولیت» یک شرط ضمن عقد است که به موجب این شرط تمام مسئولیت ناشی از عدم اجرای قرارداد یا تأخیر آن پیش از اینکه تخلف از قرارداد رخ دهد و خسارت پیدا شود اسقاط و سلب می شود.<sup>۱</sup> در حقوق فرانسه، شرط عدم مسئولیت شرطی است که به موجب آن متعهدله، ذمه متعهد را از خسارات احتمالی آینده قبلاً بری و او را از مسئولیت معاف می گرداند.<sup>۲</sup>

در هر قراردادی، هر یک از طرفین سعی می کند تا میزان مسئولیت خود را به حداقل رسانده یا کلاً در قبال آن از خود رفع مسئولیت کند و خود را از آثار و تبعات ناشی از عدم اجرای قرارداد معاف کند. طرفین می توانند شروطی که موجب رهایی آنها از مسئولیت می شود در قرارداد بگنجانند و بدین طریق به هدف خود برسند.

«شرط عدم مسئولیت» را از دو جنبه می توان نگاه کرد. از یک سو این شرط به سرمایه گذاران بزرگ و به ویژه آنها که انجام خدمتی را به طور انحصاری در اختیار دارند این امکان را می دهد که با آوردن آن در قراردادهای الحاقی در برابر همه مشتریان خود در آینده نسبت به خساراتی که به بار می آورند مصون باشند. در همین راستاست که امروزه در حقوق فرانسه شرط عدم مسئولیت توسط اشخاص حرفه ای علیه اشخاص غیر حرفه ای یا مصرف کننده ممنوع است.<sup>۳</sup> از سوی دیگر این شرط دارای فواید بسیاری است. امروزه کمتر بازرگانی است که درباره مسئولیت های احتمالی خود را به دست تقدیر و حوادث بسپارد بهترین راه این است که این شخص مسئولیت خود را بیمه کند ولی این بیمه هزینه بالایی دارد و موجب بالارفتن مبلغ تمام شده کالا می شود و طرف قرارداد هم که نقشی در این بیمه ندارد حاضر به پرداخت مبلغ اضافی نخواهد شد. اما شرط عدم مسئولیت از صرف این هزینه ها جلوگیری می کند و ضمن از بین بردن نگرانی نسبت به آینده موجب تشویق سرمایه گذاری و رونق بازار تجارت می شود.<sup>۴</sup>

این مزایا و فوایدی که برای شرط عدم مسئولیت بیان شد موجب شده است که قانون گذاران در خصوص اعتبار این شرط اندکی با تردید رو به رو شوند.

در حقوق فرانسه، شروط استثناء کننده مسئولیت در شبه جرم همواره بر مبنای اینکه مسئولیت ناشی از شبه جرم یک موضوع مربوط نظم عمومی است فاقد اعتبار تلقی می شده اند. در خصوص تعهدات قراردادی نیز در ابتدا این تفکر وجود داشت که مسئولیت قراردادی متضمن تقصیر است و اجازه به یک طرف جهت برقراری مصونیت برای خود خلاف نظم عمومی است. اما از سال ۱۸۷۴ این قاعده اصلاح شد. در تعهدات به وسیله<sup>۵</sup> شرط عدم مسئولیت نافذ است اما اگر در اثر تقصیر او خسارت وارد شود مسئولیتش بر مبنای شبه جرم است و در تعهدات به نتیجه<sup>۶</sup> تنها بار اثبات جابجا شد. این قاعده تا سال ۱۹۵۹ پابرجا بود تا اینکه در این سال دیوانعالی حکم داد که شرط عدم مسئولیت معتبر است مگر اینکه طرف استناد کننده به این شرط، مرتکب تقصیر عمدی<sup>۷</sup> یا تقصیر سنگین<sup>۸</sup> شده باشد.

<sup>۱</sup> جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، نشر کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۴، چ پانزدهم، ص ۳۸۳

<sup>۲</sup> Barry, Nicholas, op.cit, p.229

<sup>۳</sup> Ibid

<sup>۴</sup> کاتوزیان، ناصر، «دوره مقدماتی حقوق مدنی - وقایع حقوقی»، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۴، چ نهم، ص ۱۸۵

<sup>۵</sup> Obligations de moyens

<sup>۶</sup> Obligations de resultat

<sup>۷</sup> dol

<sup>۸</sup> faute Lourde



با توجه به آنچه که از حقوق فرانسه گفته شده است به نظر می‌رسد که مهم‌ترین انتقاد بر «شرط عدم مسئولیت»، مخالف با «نظم عمومی» است اما به نظر می‌رسد که ارتباط مسائل مربوط به مسئولیت چه قراردادی و چه غیرقراردادی با نظم عمومی قاطع به نظر نرسد. چرا که اگر زیان دیده پس از ورود آن همیشه بتواند از حق خویش گذشت کند، چرا اختیار را نباید از پیش از ورود خسارت برای او شناخت؟

در اینجا مفید است نگاهی به بحث حق و حکم در فقه امامیه داشته باشیم. می‌دانیم که در فقه قاعده ای هست که تحت عنوان «لکل ذی حق اسقاط حق» شناخته شده است. اگر امری «حق» محسوب شود، صاحب آن می‌تواند آن را اسقاط کند ولی اگر «حکم» محسوب شود نمی‌شود آن را اسقاط کرد. مرحوم طباطبایی یزدی «حق» را امتیازی می‌داند که گویی چیزی بر داشته‌های صاحب خود می‌افزاید در حالی که حکم این چنین نیست. مرحوم نایینی تفاوت حق و حکم را در این می‌داند که همه اقسام «حق» قابل اسقاطند<sup>۱</sup>. به نظر می‌رسد که، با توجه به آنچه نقل گردید، تفاوت در حق و حکم را باید در مبنای وضع آنها دید. همان گونه که گفته شد حق امتیازی است که از سوی قانونگذار به کسی اعطا می‌شود مانند (حق دریافت خسارت) ولی امتیاز گیرنده مختار است که از این حقوقش استفاده کند یا نکند. اما هدف از وضع «حکم» برای مثال تکلیف نگهداری طفل توسط ابوبین، امتیاز دادن نیست، بلکه هدف رعایت مصالح جامعه است.

در باب دریافت خسارت باید گفت که حقی است برای زبان دیده و قابل اسقاط. آنچه که حق دریافت خسارت را با نظم عمومی پیوند می‌دهد، این نیست که خسارت حتماً باید جبران شود بلکه این امر است که اگر شخص بتواند از مسئولیتش مبرا شود، به تکلیف احتیاط متعارف خود عمل نکرده و بیم گسترش بی مبادلاتی و بی احتیاطی در جامعه می‌رود. بنابراین در خصوص اعتبار شرط مسئولیت، آنچه که موجب تردید می‌شود این است که آیا این شرط ممکن است موجب ایجاد زمینه برای افزایش بی مبادلاتی و بی احتیاطی گردد. برای جلوگیری از این امر حتماً لازم نیست که همواره «شرط عدم مسئولیت» بی اعتبار اعلام گردد، بلکه تنها در جایی که شخص از این حق قانونی سوء استفاده کرده و قصد دارد که نتایج تقصیرش را بر طرف دیگر تحمیل کند، باید این شرط را نادیده گرفت.

از سوی دیگر ممکن است این امر مطرح می‌شود که گاهی اوقات طرف قوی در قرارداد با تحمیل اراده خود بر طرف ضعیف، شرط عدم مسئولیت را در قرارداد می‌گنجاند. در اینجا باید قائل شد که چون طرف ضعیف با اراده آزاد این شرط را نپذیرفته، این شرط نادیده گرفته می‌شود. (یا باطل اعلام می‌گردد).

شرط عدم مسئولیت را می‌توان به گونه دیگری هم مطرح کرد. در مواردی که در خصوص تعهدی مسئولیت تضامنی دارند و مسئول اصلی تنها یک شخص است و سایر مسئولان تنها ضامن انجام تعهد مدیون اصلی محسوب می‌شوند، این بحث مطرح می‌شود که آیا ضامن تضامنی می‌توانند با درج شرطی خود را از مسئولیت پرداخت معاف کنند؟

در بحث غصب در ماده ۳۲۱ ق.م. که آمده «اگر مالک ذمه یکی از غاصبان نسبت به مثل یا قیمت را بری کند حق رجوع به سایر غاصبان را ندارد». این امر نمی‌تواند مورد بحث ما باشد. چرا که این امر ابراء است و در نفوذ ابراء مشکلی نیست. بر اساس ماده ۳۲۲ قانون مذکور اگر مالک ذمه یکی از غاصبان را نسبت به منافع زمان تصرفش ابراء کند حق رجوع او به سایر غاصبان نسبت به منافع زمان تصرفشان از بین نمی‌رود، اما از مفهوم این ماده فهمیده می‌شود که ذمه دیگران نسبت به منافع زمان تصرف کسی که بری شده است، از بین می‌رود. بنابراین این ماده نیز از بحث ما خارج است.

<sup>۱</sup> محقق داماد، دکتر سید مصطفی، نظریه عمومی شروط و الزامات در حقوق اسلامی، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۸، ج اول، صص ۳۰-۳۱



برای یافتن یک مثال دقیق تر می توان تعهد ظهرنویسان استاد تجاری را مورد توجه قرار داد. در این اسناد، مسئولیت اصلی پرداخت در صورت قبولی، برات گیر و در صورت عدم قبول شدن براتکش است. حال آیا هر کدام از براتکش، برات گیر و ظهرنویس می توانند در سند شرط عدم مسئولیت نسبت به پرداخت یا قبولی را بکنجانند. در خصوص برات گیر درج چنین شرطی قابل تصور نیست. چرا که برات گیر بعد از صدور سند و تنها زمان قبول سند با این سند در گیر است. اگر برات گیر هنگام نوشتن قبولی عبارت «عدم مسئولیت در پرداخت» را قید کند، یا باید این گونه فرض کرد که برات گیر برات را نکول کرده و یا پس از قبول کردن سند از قبولی منصرف شده است. با توجه به ماده ۲۲۹ ق.ت. فرض اول قوی تر است. در خصوص براتکش دو مسئولیت وجود دارد.

نخست مسئولیت تضمین قبولی سند و دیگر مسئولیت تضمین پرداخت. طبق ماده ۹ کنوانسیون ژنو مصوب ۱۹۳۰ راجع به قواعد متحد الشکل راجع به برات و سفته، برات کش می تواند تعهد تضمین قبولی را ساقط کند اما نمی تواند تعهد تضمین پرداخت را استثناء کند. علت این مقرر آن است که اسقاط مسئولیت ناشی از عدم قبولی مانند درج شرط «عدم اخذ قبولی» است اما اگر برات کش مسئولیت ناشی از عدم پرداخت را ساقط کند، ممکن است در اثر عدم قبولی سند، دارنده سند با عدم پرداخت رو به رو شود و بنابراین این امر منتج به «استفاده بلاجهت»، برات کش خواهد شد.<sup>۱</sup> اما ماده ۱۵ کنوانسیون مقرر می دارد که ظهرنویس می تواند هم مسئولیت ناشی از عدم قبولی و هم مسئولیت ناشی از عدم پرداخت را اسقاط کند. بنابراین با توجه به این مواد می توان گفت که ظهرنویس می تواند هنگام ظهرنویسی عدم مسئولیت را شرط کند و این شرط معتبر است. در کنوانسیون آنسیترال، این مسئله تغییر کرده است. البته در خصوص ظهرنویسی بند ۲ ماده ۱۴ کنوانسیون با کنوانسیون ژنو همسو است اما بند ۲ ماده ۳۸ مقرر می دارد که «صادر کننده برات می تواند با درج شرطی در برات، مسئولیت برای پرداخت را هم استثنا کند». البته این شرط در صورتی مؤثر است که شخص دیگری مسئول پرداخت برات بوده یا شود. لازم است ذکر شود که بند ۲ ماده ۳۸ این کنوانسیون شرط عدم پرداخت از سوی صادر کننده سفته را باطل می داند، بدون اینکه به اعتبار سفته لطمه ای بزند. این در حالی است که طبق مفهوم ماده ۷۶ کنوانسیون ژنو شرط عدم تعهد به پرداخت باعث خروج سند از مقررات سفته می شود.

در حقوق ایران درج شروط عدم مسئولیت در اسناد تجاری مورد اختلاف است. عده ای از حقوق دانان معتقدند که با اطلاق ماده ۲۴۹ ق.ت. و عدم قید صریح قانونگذار در خصوص شرط مخالف باید به این سؤال پاسخ منفی داد. طبق این نظر تنها موردی که مسئولیت ظهرنویسی قابل تحدید است مورد مذکور در ماده ۲۷۶ ق.ت. در خصوص تعیین مدت اخذ قبولی است. ایشان بیان می دارند که اگر قانونگذار با تحدید مسئولیت برات دهنده از جهت ضمانت قبولی و پرداخت موافق بود می بایست این امر را در ماده ۲۷۶ پیش بینی می کرد. بنابراین درج چنین شرطی باطل است.<sup>۲</sup> نکته جالب توجه این است که مؤلف مذکور در کتاب دیگر امکان ظهرنویسی سفید امضاء را پذیرفته و بیان می دارد که دارنده ی بعدی می تواند سند را بدون امضاء به شخص دیگر منتقل کند و در این صورت انتقال دهنده مسئولیتی نخواهد داشت.<sup>۳</sup>

گروه دیگر از حقوق دانان قائل به تفکیک شدند. طبق نظر این گروه شرط عدم مسئولیت از سوی براتکش باطل است چرا که موجب دارا شدن غیر عادلانه (یا به تعبیر صحیح تر دارا شدن بلاجهت) می شود زیرا براتکش با صدور سند، موفق به دریافت کالا یا خدمت شده و بایستی تأدیه ی ثمن را از طریق پرداخت برات محقق سازد.<sup>۴</sup> در این زمینه می توان تردیدی را مورد توجه

<sup>۱</sup> ستوده تهرانی، دکتر حسن، حقوق تجارت، جلد اول، نشر دادگستر، ۱۳۸۲، چ هفتم، ص ۵۸

<sup>۲</sup> اسکینی، دکتر ربیعا، حقوق تجارت تطبیقی، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۷۲، چ اول، ص ۹۷

<sup>۳</sup> همان مؤلف، حقوق تجارت (برات، سفته، قبض انبار، استاد در وجه حامل)، ۱۳۸۴، چ نهم، صص ۸۸-۸۹

<sup>۴</sup> صفری، دکتر محمد، حقوق بازرگانی (اسناد)، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۸۷، چ دوم، ص ۱۱۸



قرار داد. چرا که اولاً ماده ی ۱۰ قانون مدنی که حاوی اصل حاکمیت اراده است تنها شرط خلاف نص قانون را غیر نافذ (باطل) می داند. در حالی که در این زمینه نص قانونی وجود ندارد و از سوی دیگر در مقررات حقوق مدنی در عقد حواله محیل بدون درج شرط عدم مسئولیت بری الذمه می شود، و نمی توان صادر کننده ی براتی که شرط عدم مسئولیت پرداخت را در برات درج می کند به منزله ی کسی است که قصد دارد طلب خود را از طریق سندی که دارای تضمینات خاصی (مثل حق درخواست تأمین خواسته بدون اثبات تضييع و تفریط و یا دادن خسارت احتمالی) است به دیگری منتقل کند. مگر اینکه قائل شویم ماده ی ۲۴۹ ق.ت. یک ماده ی آمره است که هر شرط خلاف را منع می کند البته قبول این امر اندکی دشوار است، چرا که ماده ی مذکور در صدد بیان قاعده ی کلی در مورد مسئولان برات است نه آمره بودن مسئولیت آنها<sup>۱</sup>. این دسته از حقوق دانان شرط عدم مسئولیت ظهنویس را صحیح می دانند. زیرا اگرچه ماده ی مذکور مسئولیت ظهر نوسان را تصریح می کند اما اطلاق آن را نمی توان دلیل ممنوعیت درج شرط مخالف شمرد، چرا که ماده ی مذکور در صدد بیان عدم جواز شرط عدم مسئولیت نیست. عمده دلایلی که می توان برای ممنوع دانستن شرط عدم مسئولیت به طور کلی مورد لحاظ قرار داد، مخالفت شرط با مقتضای ذات عقد و نیز دارا شدن بلاجهت دانست. برای مثال در عقد بیع مشتری شرط کند که مسئولیتی در پرداخت ثمن نداشته باشد. البته شرط عدم مسئولیت در صورتی مخالف ذات عقد محسوب شده و یا موجب دارا شدن بلاجهت می گردد که شخص دیگری مسئول پرداخت نباشد. اگر شخص دیگری مسئول باشد (برای مثال برات قبول شده باشد) نمی توان گفت که این شرط خلاف مقتضای ذات صدور سند تجاری یا عقد حواله دانست و نیز دارا شدن بلاجهت در جایی رخ می دهد که یکی از طرفین مالی را بدون پرداخت عوض دریافت کند. بنابراین در خصوص شرط عدم مسئولیت صادر کننده و ظهنویس برات نیز باید دید آیا کی دیگری مسئول پرداخت هست یا خیر.

## ۲-۲- شرط کاهش مسئولیت

این شرط که حقوق انگلیس تحت عنوان «*limitation remedies clause*» شناخته می شود، در فرهنگ حقوقی بلک این گونه تعریف شده است «یک مقرره ی قراردادی که طرق جبرانی خسارت را که برای طرفین در صورت نقض وجود دارد را محدود می کند»<sup>۲</sup>. در حقوق ایران این شرط بعنوان شرطی تعریف می شود که «ضمن عهده شکن را محدود به مبلغ معین می کند تا حکم خسارت از آن فراتر نرود، مانند اینکه در قرارداد حمل شرط شود که در صورت تأخیر تا ده میلیون ریال خسارت به صاحب کالا پرداخت شود»<sup>۳</sup>. به عبارت دیگر شرط عدم تحدید مسئولیت شرطی است که سقف مسئولیت را تعیین می کند و دادگاه حداکثر تا مبلغی که تعیین شده است حکم به خسارت می دهد و چنانچه میزان خسارت بالاتر از مبلغ تعیین شده باشد، دادگاه نمی تواند حکم به مبلغی فراتر از مبلغ تعیین شده دهد<sup>۴</sup>. باید دقت کرد که اگرچه شرط تحدید مسئولیت می تواند ناظر به تعیین حداکثر مبلغ تعهد به جبران خسارت است، اما لزوماً اینگونه نیست. گاهی این شرط ناظر به نوع خسارت است. برای مثال طرفین می توانند شرط کنند که خسارت معنوی قابل درخواست نباشد و نیز گاهی می تواند ناظر به اقامه ی دعوا باشد، برای مثال دعوا در مدت معینی صورت گیرد. گاهی نیز ممکن است طرفین تأثیر عوامل خاصی را موجب معافیت بدانند برای مثال

<sup>۱</sup>. کاویانی، دکتر کورش، حقوق اسناد تجاری، نشر میزان، س ۱۳۸۷، ج دوم، ص ۱۲۶

<sup>۲</sup>. Gardner, Bryan A, op.cit , p.383

<sup>۳</sup>. کاتوزیان دکتر ناصر قواعد عمومی قراردادها، ج چهارم، ص ۷۹

<sup>۴</sup>. کاتوزیان دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلدهای سوم و چهارم، شرکت سهامی انتشار، س ۱۳۸۷، ج پنجم ۱۳۸۶، ص ۹۱



اعتصاب کارگران. بنابراین شرط تحدید مسئولیت را باید شرطی دانست که اگر چه تعهد را به جبران خسارت را بطور کامل از بین نمی برد ولی محدودیت هایی را در میزان، نوع و اثبات نقض تعهد ایجاد می کند.

شرط تحدید مسئولیت ممکن است با وجه التزام اشتباه شود. وجه التزام عبارت است از اینکه طرفین توافق کنند در صورت نقض قرارداد مبلغ معینی را به عنوان خسارت بپردازند. این مبلغ تعیین شده مقطوع است و دادگاه علی الأصول نمی تواند حکم به مبلغ کمتر یا بیشتری دهد. اما در شرط تحدید مسئولیت طرفین تنها حداکثر مبلغی را که دادگاه می تواند حکم دهد را تعیین می کند و دادگاه باید ابتدا بررسی کند که چه میزان خسارت وارد شده است و میزان خسارت پرداختی را تعیین کند. البته باید توجه داشت که شرط وجه التزام می تواند گاهی اثر محدود کننده ی خسارت داشته باشد، اما رسالت اصلی آن تعیین میزان خسارت است و در اغلب موارد افزایش مسئولیت و نه تحدید مسئولیت.

در هر موردی که شرط ناظر به کاهش تعهد مدیون باشد، خواه دو طرف آن را به این نام بخوانند و خواه آن را به عنوان یک شرط عادی که حدود تعهدات طرفین یا یکی از آنها را تعیین می کند، در اعتبار و نفوذ شرط نباید تردید کرد، مگر آنکه به دلیل ویژه ای معلوم شود که با مقتضای عقد با حکم قانون یا نظم عمومی مخالف است. دلیل نفوذ این شرط این است که اشخاص در تعیین دامنه ی حقوق و تکالیف خود در برابر یکدیگر آزادند<sup>۱</sup>.

یکی از مصادیق بارز شرط تحدید مسئولیت را می توان در خصوص تبری از عیوب خاص یافت. اگر مبنای خیار عیب را تراضی طرفین بر مبادله کالای سالم بدانیم، در این صورت باید نتیجه گرفت که چون طرفین آزادند می توانند با تراضی خود را از مسئولیت نسبت به برخی از عیوب معاف کرده و بدین وسیله از مسئولیت فروشنده در ارائه ی کالای سالم بکاهند. مصادیق دیگر را می توان در خصوص اسناد تجاری تصور کرد. اگر بپذیریم که شرط عدم مسئولیت ظهرنویس نسبت به پرداخت سند صحیح است، به طریق اولی باید صحت شرطی را که به موجب آن ظهرنویس تنها تا مبلغ خاصی مسئول می باشد پذیرفت. علی الأصول مقررات مربوط به شرط تحدید مسئولیت و عدم مسئولیت یکسان است و بنابراین مباحثی که در خصوص شرط عدم مسئولیت بیان شده است در خصوص این شرط نیز جاری است. به عبارت دیگر می توان گفت که شرط تحدید مسئولیت نوعی از شرط عدم مسئولیت است، با این تفاوت که در این شرط، مسئولیت تنها تا محدوده ی خاصی استثناء می شود.

### ۲-۳- محدودیت های زمانی حق اقامه ی دعوا

مراد از محدودیت های زمانی، اموری است که حق اقامه دعوا را تا مدت معینی محدود می کنند. به این معنا که اگر در آن مدت تعیین شده دعوا اقامه نشود دیگر قابل رسیدگی نبوده و یا منوط به رضایت خوانده خواهد بود. از سوی دیگر لازم است خاطرنشان شود که با تدقیق در قوانین حاکم در حقوق ایران، این محدودیت ها محدودیت های قانونی به شمار می روند. در حقیقت، این امر که طرفین بتوانند با تعیین مدتی حق اقامه دعوا را محدود کنند امری است که مورد تردید قرار داشته و پژوهش حاضر درصدد بررسی آن است.

با بررسی در قوانین و کتب حقوقی به دو نوع محدودیت زمانی بر می خوریم یکی از این محدودیت ها، «مرور زمان» است و دیگری «مهلت های قانونی». در زیر به بررسی این محدودیت ها خواهیم پرداخت، اما قبل از بررسی مفاهیم مرور زمان و مهلت های قانونی مطالعه تاریخیچه و ضرورت های پذیرش تعیین مدت برای اقامه ی دعوا مفید می نماید.

<sup>۱</sup>. کاتوزیان، ناصر، منبع پیشین، ص ۲۸۱



### ۲-۳-۱- تاریخچه و ضرورت های تعیین مدت برای اقامه ی دعوا

سابقه ی تعیین مدت برای اقامه ی دعوا به الواح دوازده گانه رم می رسد<sup>۱</sup>. در آن عصر مدت مرور زمان<sup>۲</sup> اموال منقوله یک سال تعیین شده و در اموال غیر منقول دو سال مقرر شده بود. علت این امر ناتوانی در رسیدگی به دعاوی مربوط به گذشته بود. زیرا هنوز دستگاه قضایی چندان رشد نکرده بود. در اواخر حکومت جمهوری با رشد و ترقی دستگاه قضایی مدت مرور زمان طولانی شده و به بیست سال افزایش یافت. حتی در دوره ی امپراطوری رم مدت مرور زمان به سی سال رسید. در اینجا باید اضافه گردد که قانون گذاران مرور زمان را موجب تضییع حق و برخلاف عدالت می دانستند و به همین دلیل و بر مبنای این اعتقاد، هر قدر تمدن بشر پیشرفت یافت و وسایل زندگی و رسیدگی به دعاوی آماده تر و وسیع تر گشت، دامنه ی اجرای مرور زمان با افزایش مدت آن محدود تر گشت. به عبارت دیگر مدت مرور زمان به پیشرفت تمدن و تکامل دستگاه های قضایی بستگی داشته و نسبت اعمال آن با پیشرفت تمدن آن رابطه ی معکوس داشت.

در حقوق ایران قاعده ی مرور زمان از دوره ی ساسانیان به چشم می خورد. در آن دوران اکثر شاهان در اعیاد مهرگان و نوروز شخصاً به حل و فصل دعاوی می پرداختند. از جمله این شاهان خسرو پرویز بود که در رسیدگی به دعاوی به ادعاهایی که بیش از چهل سال از آن گذشته بود توجه و رسیدگی نمی کرد و حکم به رد دعوا صادر می کرد این قاعده از کتاب مقدس «اوستا» گرفته شده بود. در اوستا آمده بود که اگر کسی در مدت چهل سال حق خود را مطالبه نکند دیگر محق نخواهد بود که آن را مطالبه کند و سکوت او در این مدت به منزله ی اعراض دانسته شده است.

پس از ورود اسلام به ایران، همه ی جنبه های زندگی اجتماعی و به خصوص قواعد حقوقی تحت تاثیر این دین قرار گرفت. دین اسلام در جهت گسترش تقوی و عدالت در تلاش است که پرونده ی دعاوی مطروحه در سازمان قضایی آن به سود ذی حق خاتمه یابد و هیچ گاه اجازه نمی دهد حق مظلومی فدای پیچ وخم های تشریفات شود. روح قوانین اسلام حق گذاری و جانبداری از حق و اهتمام در وصول حق به من له الحق است و وضع قانون مرور زمان با این روح معارضه دارد<sup>۳</sup>. بر این اساس مرور زمان در کتب فقهی اسلامی مسکوت مانده است. با این وجود در دوره ی حاکمیت اسلام، سابقه ی دیگری از قاعده ی مرور زمان در حقوق ایران در قسمتی از یاسای چنگیز دیده می شود. در این قانون آمده بود که از تمامی قضات وثیقه و مهر ایشان گرفته شده است که اگر دعاوی سی ساله را مورد رسیدگی قرار دهند مستحق تعزیر، تأدیب و مستوجب عزل باشند.

یک نمونه ی دیگر از قانون مرور زمان در تمدن اسلامی، قانون مدنی دولت عثمانی است که به دست عده ای از علما و متبحرین نوشته شد که به اسم جمعیت مجله الاحکام تسمیه شده اند. این قانون بر اساس فقه حنفی نوشته شده است. یکی از فقهای مشهور عرب که این قانون را شرح داد، اساس و منشأ قنون مرور زمان را «استحسان» که یکی از مبانی فقه حنفی است دانسته است<sup>۴</sup>. با وجود این باید در نظر داشت، آنچه که امروزه در حقوق ما به عنوان «مرور زمان» مطرح و شنیده می شود از حقوق غرب اقتباس گشته است. البته در این تقلید تلاش شد که از مباینات این قانون با اصول معتقدات شرعی کاسته شده و در عین حال آثار آن تعدیل گردد<sup>۵</sup>.

۱. ۲۰. کاتوزیان دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادها، جلدهای سوم و چهارم، شرکت سهامی انتشار، س ۱۳۸۷، چ پنج، ص ۱۸۹

۲. لازم است گفته شود که «مرور زمان» اگرچه در معنای خاصش با «مهلت قانونی» متفاوت است اما در معنای عام شامل این واژه نیز می گردد. در اینجا مرور زمان به معنی گذاشتن مهلت یا مدت است.

۳. شفاقی، دکتر محسن، اسلام و قانون مرور زمان، چ نقش جهان، ۱۳۴۵، چ دوم، صص ۱۴۱-۱۴۲

۴. متین دفتری، دکتر احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج دوم، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۲۸، چ اول، ص ۲۱۸

۵. همان، ص ۲۲۳



اولین قدم به طرف قبول قاعده مرور زمان در سال ۱۳۳۴ قمری برداشته شد. در آن سال تصویب نامه ای از هیئت وزیران گذشت، بدین مضمون که «... چون رسیدگی به دعاوی که از بیست سال قبل تاکنون در عدلیه مطرح نشده باعث زحمت و تفکیک حق از باطل موجب تضییع اوقات محاکم خواهد بود لذا وزارت عدلیه دعاوی که از بیست سال قبل تا حال که اساساً رجوع به عدلیه و محاضر شرعیه نشده است محاکم عدلیه عرض حال آن را نپذیرفته و این قبیل قضایا را مطرح مذاکره قرار ندهند...». البته باید ذکر شود که این تصویب نامه نمی توانست موجب تضییع حق شود، چرا که قانون نبود و از سوی دیگر عبارت آن طوری تنظیم شده بود که به آینده شمول نداشت. در بعضی از محاکم ابتدایی به استناد این تصویب نامه قرار قبول ایراد مورد زمان صادر شده بود اما نتیجه آن در محاکم بالا چه شده معلوم نیست.

با تأسیس سازمان جدید دادگستری در سال ۱۳۰۶، بنا شد که ثبت اجباری املاک در کشور اجبار شود. در دوره ششم قانونگذاری در ضمن تصویب قانون ثبت عمومی املاک در سال ۱۳۰۶، اصول مرور زمان اموال غیرمنقول برای اولین دفعه به طور قاطع و لازم الاجرا در قانون ما وارد و قبول شد پیشنهاد دولت راجع به این اصلاح مهم در آن زمان با مخالفت عناصر متشروع مجلس رو به رو شد. آیت الله سید حسن مدرس که در بین عناصر متشروع برجستگی خاصی داشت باطناً با این اصلاح موافق بوده و با تعبیر عجیبی از آن دفاع کرد که خلاصه آن این است: «ما که باطناً به عقیده اسلامی خودمان این محاکم عرفی دولتی را خلاف شرع و برای رسیدگی در هیچ دعوایی صالح نمی دانیم با این حال وقتی که خود آنها حاضر شدند که در یک قسمت از دعاوی (تحت عنوان مرور زمان) مداخله نکنند و صلاحیت خود را محدود نمایند دلیلی ندارد ما مخالفت کنیم». به این ترتیب این قانون گذشت و قاعده مرور زمان در مورد اموال غیرمنقول پذیرفته شد. دو سال بعد به موجب قانون تیر ماه ۱۳۰۸ این قاعده به اموال منقول نیز تعمیم یافت و مقررات مربوط به مرور زمان تکمیل شد.

پس از این، قاعده مزبور به تدریج در قوانین دیگر مانند قانون تجارت (برای مثال ماده ۳۱۸ و ۳۱۹) راه یافت. سرانجام در سال ۱۳۱۸ مقررات جامعی در خصوص مرور زمان وضع گردید و بر این اساس حقوق ما با این قانون خو گرفت. اما پس از پیروزی انقلاب وضع دگرگون گشت. پس از روی کار آمدن حکومت جمهوری اسلامی و تلاش برای اسلامی کردن قوانین، مرور زمان به عنوان قانونی که خلاف شرع است تلقی گردید. شورای نگهبان به عنوان نهاد حافظ و مدافع قواعد شرعی در تاریخ ۳/۶/۱۳۶۳، مرور زمان را خلاف شرع اعلام کرد. این امر بدان دلیل بود که از نظر فقهای امامیه، رسیدگی به دعاوی و احقاق تکلیفی تلقی می گردد که نمی تواند مقید به مدت خاصی باشد. تعیین مدتی جهت اقامه دعوا، مانع از احقاق حق می باشد. پس از اعلام غیر شرعی بودن مرور زمان از سوی شورای نگهبان، اجرای قواعد مربوط به مرور زمان با مانعی جدی رو به رو بود. سرانجام در سال ۱۳۷۸ که قانون آیین دادرسی مدنی جدید تصویب گردید، قواعد مربوط به مرور زمان از قانون حذف گردید. اما در بند ۱۱ ماده ۸۴ قانون مذکور، یکی از ایراداتی که از سوی خواننده قابل طرح می شود این است که «دعوا خارج از موعد قانونی اقامه شده باشد». این بند اساساً مربوط به «مهلت های قانونی» که غیر از مرور زمان است می باشد. بنابراین در قانون جدید، مرور زمان به عنوان یک قاعده کلی مطرح نشد. اما با این حال آن دسته از مرور زمان هایی که در قوانین خاص مانند تجارت بیان شده اند هم چنان پابرجا مانده اند.

تعیین مدت جهت اقامه دعوا بر چند مبنا استوار است:

پاره ای از مدت ها اصولاً جهت حمایت از خواننده هستند. این امر از آن جهت است که پس از گذشتن مدتی، تهیه دلایل دفاعی برای خواننده دشوار است و بنابراین مصلحت ایجاب می کند چنانچه خواهان قصد اقامه دعوا دارد مکلف باشد که آن را در زمانی طرح کند که خواننده بتواند امکانات و دلایلی که جهت دفاع خود لازم دارد را تهیه کند. برای مثال بر اساس ماده ۱۳ قانون تجارت، تاجر باید دفاتر تجاری اش را تا ده سال نگهداری کند. اما بعد از ده سال، علی الاصول دفاتر نگهداری نمی شوند.



بنابراین مصلحت تاجر ایجاب می کند که اگر کسی دعوایی علیه او دارد قبل از انقضای ده سال که در آن مدت دفاتر نگهداری می شوند طرح کند. مدت ده سالی که در این ماده تعیین شده برابر با مدت مرور زمان اموال منقول بود.<sup>۱</sup>

مبنای دیگر برای تعیین مدت جهت اقامه دعوا، دشواری رسیدگی و احراز واقعیت برای دادگاه است. وقتی که دعوایی، برای مدتی طرح نمی شود، دعوا دچار کهنگی می شود و بررسی صحت ادعاهای خواهان برای دادگاه متعسر است.<sup>۲</sup>

گاهی اوقات، تعیین مهلت جهت رعایت مصالح اجتماعی است. نمونه این امر را می توان در دعوای نفی ولد مشاهده کرد. قانونگذار در پیروی از فقه امامیه جهت رعایت مصلحت طفل و خانواده مدت کوتاهی (دو ماه از تاریخ تولد و یا اطلاع از تولد) را جهت اقامه دعوای نفی ولد معین نمود. پس از پایان این مدت دعوا مسموع نخواهد بود. گفته می شود این مدت جهت حفظ مصالح طفل و خانواده است و این مصالح با نظم عمومی مرتبط است و منافع اجتماعی در آن مطرح است، مهلت محسوب شده و دادگاه باید رأساً بدون نیاز به ایراد از سوی خواننده قرار عدم استماع صادر کند.<sup>۳</sup>

با توجه به مبانی گفته شده جهت تعیین مدت برای اقامه دعوا، راهکارهای متفاوتی اندیشیده می شود. در مواردی که مدت تعیین شده با نظم عمومی مرتبط است، قانونگذار دادگاه را به عنوان نماینده جامعه مجاز دانسته است که رأساً از شنیدن دعوای مربوطه خودداری کند. اما گاهی اوقات که تعیین مدت جهت حفظ مصالح خواننده یا رفع دشواری محاکم در رسیدگی به دعوای کهنه است، قانونگذار از سقوط صحبت به میان نمی آورد. حق هم چنان باقی است، اما از آنجا که قاضی آن اندازه که مأمور فصل خصومت و حفظ نظم و جلوگیری از اختلال صلح و صفاست، مأمور احراز واقع نیست، در راستای حفظ نظم جامعه حمایت از یک سری تصرفات و حقوق را لازم می داند. در این موارد، قانونگذار به ذی نفع اجازه می دهد تا از طریق اعتراض به زمان اقامه دعوا، منافع خود را پاسداری کند. کسی که می خواهد یک سری از تصرفات و یا حقوق او مورد حمایت قرار گیرد می تواند از طریق ایراد کردن، از دادگاه بخواهد که از رسیدگی به دعوا خودداری کند. در اینجا قانونگذار ابتکار عمل را به خود اصحاب دعوا می دهد تا بر اساس وجدان خود برای رعایت مصالح خود اقدام کنند.

به طور کلی می توان گفت که هدف از تعیین مدت جهت اقامه دعوا، حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از سرباز کردن کینه ها و دعوای کهنه است. جامعه نیازمند آن است که دعوای هر چه سریع تر فیصله یابد تا مسائل اجتماعی بتواند هرچه سریع تر به وضعیت آرام در آید.

## ۲-۳-۲- مرور زمان

### ۱-۲-۳-۲- مفهوم قاعده ی مرور زمان

طبق ماده ی ۷۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی سابق «مرور زمان عبارت از گذشتن مدتی است که به موجب قانون پس از انقضای آن مدت دعوا شنیده نمی شود». این تعریف عام بوده و شامل مهلت های قانونی نیز می گردد. علاوه بر این همان گونه که از سایر مواد قانون مذکور فهمیده می شود صرف گذشتن مهلت مرور زمان مانع از رسیدگی به دعوا نبوده و عدم رسیدگی نیازمند ایراد از سوی خواننده بوده است. بنابراین باید گفت «مرور زمان عبارت از گذشتن مدتی است که پس از آن طرف دعوا می تواند از دادگاه بخواهد که از رسیدگی به دعوا خودداری کند». در این معنا مرور زمان مسقط یا مملک حق نیست. برای مثال فرض کنیم

<sup>۱</sup> ستوده تهرانی، دکتر حسن، حقوق تجارت، جلد اول، نشر داد گستر، ۱۳۸۲، چ هفتم، ص ۸۶

<sup>۲</sup> متین دفتری، دکتر احمد، همان، ص ۲۲۳

<sup>۳</sup> صفایی، دکتر سید حسین؛ امامی، دکتر اسدالله، مختصر حقوق خانواده، نشر میزان، ۱۳۸۴، چ نهم، ص ۲۹۷-۲۹۹



که اگر برای اقامه دعوی خلع ید علیه غاصب مدت سه سال تعیین شده باشد. گذاشتن این مدت به این معنا نیست که حق مالکیت مالک نسبت به مالش از بین رفته است یا اینکه غاصب مالک آن مال شده است، منتها از آنجا که مالک در اقدام به احقاق حق خویش کوتاهی کرده است و با آنکه از حق خویش خبر داشته و می توانست خلع ید غاصب را بخواهد، با سهل انگاری اش موجب شده که مدت معقول برای اقامه دعوا سپری شود و در یک زمان نامعقول اقدام به اقامه دعوا کرده است، پذیرش بی قید و شرط دعوی او می تواند آثار زیانباری برای نیز طرف دعوایش و بالتیجه جامعه داشته باشد.<sup>۱</sup>

مرور زمان، اصولاً راجع به دعوی ای است که اثبات آن با دشواری رو به رو هست و هم چنین دعوی که تأخیر در اقدام ممکن است موجب فراموشی متعهد از تعهدش شده باشد. برای مثال در امور تجارت، نمی توان از یک تاجر انتظار داشت که به همه تعهداتش آگاه باشد. وقتی دفتر سالانه بسته می شود، کم کم تاجر از تعهدات قبلی اش غافل می شود و بر این اساس با این تفکر که او تعهداتی ندارد اقدام به عهده گرفتن تعهدات دیگر می کند. طبیعی و منطقی است که او بتواند از انجام تعهدات کهنه که پس از گذشتن سالیان طولانی سر باز کرده اند شانه خالی کند. اما یک سری از دعوی به دلیل شکل آن ها، علی الاصول دچار فراموشی نمی شوند و متعهد همواره حساسی را برای آن تعهدات کنار می گذارد و یا تعهداتی که اثبات و دفاع در مقابل آنها آسان است، مشمول مرور زمان نمی شوند. نمونه این دسته از دعوی، مربوط به مالکیت املاک ثبت شده و نیز حقوق و دیون موضوع اسناد ثبت شده می باشند.<sup>۲</sup> غاصبی که ملکی ثبت شده را غصب می کند، از آنجا که قانون مالک ثبتی را به عنوان مالک می شناسد، هرگز این انتظار را که ممکن است طرف مقابل او اعراض کرده باشد در خود نمی پروراند. چرا که او حق اقدام قانونی نسبت به آن ملک را ندارد. علاوه بر این نیز نمی تواند مدعی شود که ملک به او منتقل شده است.

در حقوق فرانسه، دو قسم مرور زمان وجود دارد. یک قسم مرور زمان مملک است. برای مثال در عقد بیع اگر چه بایع مالک مبیع نبوده باشد مشتری مالک نمی گردد و عقد فاسد است اما وقتی که معلوم شود شخصی ملکی را متصرف شده و مجموع مدت تصرفات او و ناقلین او مساوی یا بیش از مدتی که در قانون بیان شده گردد، این تصرف متمادی مدرکی است که متصرف را در مقابل هرگونه ادعای شخص ثالث حفظ می کند پس مرور زمان یک مستند مستقلی است که اعتبارش بیش از اسناد می باشد. در این حالت بر اثر مرور زمان ملکی از مالک حقیقی منتزع گردیده و به مالکیت متصرفی که ممکن است به فساد تصرف ایادی ماقبل خود عالم باشد استقرار می یابد. قسم دیگر مرور زمان، مسقط است. این قسم، بر اثر ترک اعمال حقی در یک مدت معینی حاصل شود. این قسم شامل تمامی حقوق به استثنای حق مالکیت (که در قسم اول قرار دارد) می شود.<sup>۳</sup>

در حقوق انگلیس مرور زمان به عنوان ابزاری برای کاستن دعوی است تا اسقاط حق (محدود کردن دعوی به جای مرور زمان). حتی در خصوص مرور زمان نسبت به دعوی املاک بطور سنتی، گذر زمان تنها مسقط حق مالک سابق است و موجب ایجاد مالکیت جدیدی نخواهد بود.

در حقوق آلمان مرور زمان فی نفسه مسقط حق اقامه ی دعوا نیست بلکه تنها ابزاری دفاعی برای خواننده است که باید مورد استناد قرار گیرد. علاوه بر این استناد به مرور زمان نباید مخالف اصل حسن نیت باشد. بنابراین مواردی را می توان تصور کرد که مرور زمان منقضی شده است اما متعهد نمی تواند به آن استناد کند، چرا که مرور زمان وسیله ای برای فرار از دین نمی باشد.

<sup>۱</sup>. متین دفتری، دکتر احمد، همان، همان صفحه

<sup>۲</sup>. همان، ص ۲۲۵

<sup>۳</sup>. متین دفتری، دکتر احمد، همان، صص ۲۱۷-۲۱۸؛ و شهیدی، دکتر مهدی، سقوط تعهدات، ص ۲۲۷



در حقوق ایران، حقوق دانان بر آنند که گذشتن مدت نه مملک است و نه مسقط حقی. مرور زمان نه غاصب را واقعاً ذی حق می کند و نه مدیون را بری الذمه، بلکه مرور زمان بدین معناست که پس از مدتی دعوا کهنه می شود و قابل استماع نیست. همانگونه که گفته شد، قضاوت آن اندازه که مأمور فصل خصومت و حفظ نظم و جلوگیری از اختلال صلح و صفاست مأمور احراز واقع نیست و تفکیک حق از باطل به طور مطلق از قدرت آدمی خارج و از خصایص مقام الوهیت است. نظام اجتماعی مقتضی آن است که از یک تصرف مالکانه متمادی حمایت شود و پس از مدتی نمی باید و می توان به منشأ آن آشنا شد و هم چنین نسبت به دینی که مدتی مسکوت مانده است مشکل است تشخیص داد که سند مدعی خالی از وجه است یا به اعتبار خود باقی است و از مدعی علیه نمی شود انتظار داشت که قبض رسید را تا ابد نگهداری کند بنابراین به این نتیجه می رسیم که دعوی که موضوع آن بر هم زدن چنین تصرف یا مطالبه چنین دیونی باشد ورود در آن در آسایش عمومی اختلال ایجاد می کند و متعسر است. در نتیجه رسیدگی به این دعاوی منع می شود ولی نه منع مطلق، مرور زمان وقتی مورد رسیدگی قرار می گیرد که مدعی علیه به آن استناد کند و اگر او سکوت کرد دادگاه باید رسیدگی کند. فلسفه این تفکر نیز این است که دادگاه واقع به حقیقت نیست و فقط مدعی علیه می داند که مدیون است یا خیر بنابراین مرور زمان تنها وسیله ای است برای اسقاط دعوی خواهان<sup>۱</sup>.

قرار دادن مرور زمان به نفع متعهد (خوانده) از آن جهت است که اگر قرار باشد اشخاصی جهت اقدامات قانونی شان، هر وقت که مایل باشند اقدام کنند، به دلیل دشواری در اثبات و نیز دفاع، دستگاه قضایی دچار سختی و تعسر می گردد. دستگاه قضایی باید هزینه و وقت بسیاری را صرف رسیدگی به این دعاوی کهنه کند. از سوی دیگر از آنجا که احقاق حق و اجرای عدالت برای دستگاه قضایی و قانونگذار امری مقدس است و نیز اصل آزادی افراد موجب می شود که کسی نتواند مانع آنها از اجرای تعهداتشان و کسب برائت ذمه گردد، قانون گذاران امکان بررسی را در اختیار خود متعهد گذاشت تا با ارزیابی اوضاع و احوال تصمیم بگیرد که آیا طرح دعوی موجب مشقت و به هم ریختن اوضاع زندگی اش می شود یا خیر. به همین دلیل قانون گذاران تکنیکی را اتخاذ کردند که بر اساس آن، پس از طرح دعوا، خوانده بتواند تصمیم بگیرد که آیا دعوا رسیدگی شود یا خیر. نکته ای که باید به آن توجه کرد این است که قانونگذار به این امر واقف بوده که علی الاصول پس از مدتی (که آن را به عنوان مرور زمان تعیین می کند) رسیدگی به دعوا علیه خوانده موجب تعسر برای خوانده می شود، ولی به این نکته نیز توجه داشته که اگر بخواهد تعیین زمانی که رسیدگی برای خوانده موجب سختی می شود را به قضات واگذار کند عمل صحیحی نخواهد بود. چرا که قضات به عنوان یک شخص بیرونی، از تمام جوانب اوضاع خوانده باخبر نیستند و ممکن است که خوانده امری را موجب سختی تلقی کند که دیگران آن را سختی نمی دانند. از سوی دیگر واگذاری کامل تعیین تکلیف برای رسیدگی به خوانده نیز معقول نمی باشد. بر این اساس قانونگذار با بررسی استقرایی، مدتی را که رسیدگی اصولاً موجب سختی و مشقت نمی شود را تعیین کرده است و پس از پایان آن مدت، ابتکار را به خود خوانده می دهد تا با وجدان خویش و با ارزیابی مکافات الهی، فرار از تعهدات و عدم ادای دین و مشقت هایی که تأخیر در اقامه دعوا ایجاد می کند، تصمیم بگیرد که آیا حق خواهان را در صورت اثبات به او بپردازد یا بخواهد که به دعوا رسیدگی نشود. از اینجا این نکته روشن می شود که مرور زمان (در معنایی که در این بند مورد نظر است) یک حقی است برای خوانده.

با توجه به آنچه که گفته شد، معیار تشخیص مرور زمان در معنای خاص نسبت به «مهلت قانونی» (که در بند آینده مورد بحث قرار می گیرد) این نکته است که در مرور زمان تعیین مدت از سوی قانونگذار جهت مساعدت به خوانده (و یا متعهد) بوده و نظم عمومی در سایه ی حمایت از متعهد پنهان است. بنابراین مواعیدی که در قانون جهت مساعدت به خوانده آمده است ولی قید

<sup>۱</sup> متین دفتری، دکتر احمد، همان، صص ۲۲۳-۲۲۴؛ شهیدی، دکتر مهدی، اصول قراردادها، صص ۲۲۶-۲۲۷



عبارت «مرور زمان» در خصوص آنها نشده است را باید مرور زمان دانست یکی از مواعیدی که ممکن است موجب اختلاف شود مدت هایی است که در قانون تجارت برای اقامه دعوا علیه ظهرنویس شده اند.<sup>۱</sup> ممکن است گمان شود این مواعد، مهلت محسوب می شود و بنابراین دادگاه ها باید بدون نیاز به ایراد ظهرنویس، رأساً قرار عدم استماع صادر کنند. به نظر می رسد که آنچه می تواند موجب بیان این نظر شود عبارت «پذیرفته نخواهد شد» باشد. این عبارت این تلقی را ایجاد می کند که وقتی دعوا پذیرفته نخواهد شد پس دادگاه می تواند رأساً قرار این دعوا را صادر کند و بنابراین، این مدت تعیین شده مهلت است. اما باید از ظاهر این مواد و نیز عبارت مذکور گذشته چرا که اگر به ماده ۷۳۱ ق.آ.د.م. سابق که «مرور زمان» را تعریف کرده بود رجوع کنیم می بینیم که در آن ماده نیز آمده است «... پس از انقضای آن مدت دعوا شنیده نمی شود». ماده ۷۳۲ قانون مذکور به وضوح نشان می دهد که مراد از تعریفی که در ماده ۷۳۱ آمده است، «مرور زمان» به معنای اخص است. این ماده بیان می دارد که «دادگاه در صورتی می تواند به استناد مرور زمان دعوی را رد کند که از این جهت صریحاً ایراد شده باشد». بنابراین باید گفت که عبارت «پذیرفته نخواهد شد»، به عنوان یک حکم کلی بیان شده و تشخیص ماهیت مدت تعیین شده نیازمند شناخت هدف از وضع این ماده و فضایی که این ماده در آن بیان شده می باشد. با تدقیق و پژوهش در مواد قانون تجارت در خصوص اسناد تجاری متوجه چند نکته می شویم. نخست اینکه در این اسناد، امکان مسئول نبودن ظهرنویس در چند حالت ممکن است. یکی از این موارد، جایی است که ظهرنویس سند را در اثر یک ظهرنویسی سفید به دست آورده است. می دانیم که ظهرنویس سفید ممکن است ناشی از این امر باشد که خود ظهرنویس این امر را درخواست کرده باشد تا بتواند با انتقال بدون ظهرنویسی از مسئولیت مبرا باشد. مورد دیگر جایی است که ظهرنویس شرط عدم مسئولیت می کند. از آنجا که این شرط شرط صحیحی تلقی می گردد، ظهرنویس بدین وسیله می تواند از مسئولیت مبرا شود. نخست اینکه قانونگذار تجارت پس از آنکه در ماده ۲۷۴ مهلت گرفتن قبولی برای برات به رؤیت و به وعده از رؤیت یک سال تعیین می کند در ماده ۲۷۵ بیان می دارد که «طرفین می توانند مدت بیشتر یا کمتری را در برات قید کنند». این موارد نشان می دهد که در اسناد تجاری اصولاً اصل آزادی اراده حاکم است و اگر قانونگذار مواردی را غیر قابل تغییر می داند علاوه بر اینکه استثنایی هستند، بیشتر در جهت مراعات نظام تجارت و نظم دادن به امور تجار است. منطقی نیست که قانونگذار برای اقامه دعوا علیه ظهرنویس، «مهلت قانونی» تعیین کرده باشد. چرا که همان طوری که در آینده خواهد آمد ذی نفع اصلی در «مهلت های قانونی» جامعه است اما در بحث حاضر ذی نفع ظهرنویس است. دلیلی وجود ندارد که قانونگذار بخواهد برای دعوا علیه ظهرنویس مدتی تعیین کند که فراتر از نیاز ظهرنویس و با اراده او باشد. چرا نباید به خود ظهرنویس اجازه داد که تصمیم بگیرد که آیا دعوای علیه او که پس از مدت یک سال اقامه شده قابل رسیدگی باشد یا نباشد. نکته ای که توجه به آن حائز اهمیت می باشد آنست که به موجب ماده ۳۱۹ ق.ت. امکان طرح دعوای استفاده بلاجهت علیه ظهرنویس تا زمان حصول مرور زمان اموال منقوله ممکن است.<sup>۲</sup> بر این اساس باید قائل شد که مدت تعیین شده در جهت مساعدت به ظهرنویس است و این مدت با نظم عمومی مرتبط نیست و بنابراین این مدت، مرور زمان محسوب شده و احکام مرور زمان در خصوص آن جاری می شود.

۱. مواد ۳۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۹ ق.ت. و هم چنین ماده ۳۱۵ ق.ت.

ماده ۲۸۹ ق.ت: «پس از انقضای مواعد فوق دعوی دارنده برات بر ظهرنویس ها و هم چنین دعوی هر یک از ظهرنویس ها بر پد سابق خود در محکمه پذیرفته نخواهد شد». ماده ۳۱۵ قانون مذکور، عباراتی مشابه ماده ۲۸۹ دارد اگرچه مواعد تعیین شده در آن با مواد ۲۸۶ و ۲۸۷ متفاوت است.

۲. اسکینی، دکتر ربیعا، «حقوق تجارت (برات، سفته، قبض انبار، اسناد در وجه حامل و چک)»، ص ۱۵۱



### ۲-۲-۳-۲- مشروعیّت قاعده ی مرور زمان

در بند گذشته گفتیم که پس از پیروزی انقلاب، مرور زمان امری خلاف شرع محسوب شده و سرانجام پس از تصویب قانون آیین دادرسی جدید از قانون حذف گردید. البته ادعای خلاف شرع بودن مرور زمان سابقه طولانی دارد و از زمان تصویب نخستین قوانین راجع به مرور زمان وجود داشت، اما پس از انقلاب این موضوع شدت گرفته و تلاش برای از بین بردن آن شروع گردید. در مقابل مخالفان مرور زمان، عده ای سعی در شرعی دانستن این قانون (مرور زمان) داشتند. در اینجا ابتدا دلایل موافقان مرور زمان را در خصوص عدم مخالفت این قانون با شرع بیان می کنیم و سپس دلایل مخالفان و موافقان را سرانجام نیز به ارزیابی این دلایل خواهیم پرداخت.

### ۲-۴-۲- دلایل موافقان

دلایل موافقان مشروعیّت مرور زمان عبارت است از:

### ۲-۴-۱- عدم وجود نص در خصوص منع مرور زمان

در کتب فقهی، به حدیث یا روایتی که مرور زمان را مورد بحث قرار داده و آن را منع کرده باشد بر نمی خوریم، بنابراین ما تنها با اطلاعات قابل استماع بودن دعاوی رو به رو هستیم. بنابراین اگر ضرورت های زمانی یا مکانی پیش آید و به نظر اهل حل و عقد از فقها مصلحت مسلمین تقید آن اطلاعات را ایجاد کند اطلاعات مذکور منصرف به موارد معین خواهند گردید، به خصوص اینکه قاعده «الضرورات تبيح المحظورات» نیز می تواند در این خصوص تکیه گاهی باشد. علاوه بر این مرحوم سید مرتضی علم الهدی و نقیب الاشراف که از مشاهیر فقه های امامیه در قرن پنجم هجری بوده اند در کتاب «الانتصار» احکام مختصه فقه امامیه را در تمام ابواب فقه ذکر کرده و عنوان مسائل را در هر باب جمله «مما انفرد به الامامیه یا ممن ظن انفرد الامامیه به و لیس كذلك» قرار داده اند. حال اگر در این کتاب به موردی برنخوریم که حکم منع مرور زمان از مما انفرد به الامامیه باشد، می توان نتیجه گرفت که قانون مرور زمان از مشترکات بین عامه و شیعه است. النهایه در کتب امامیه این امر مسکوت مانده و بنابراین بدیهی است که مسکوت ماندن حکمی با منع آن ملازمه ندارد<sup>۱</sup>.

### ۲-۴-۲- اعراض و نیز اسقاط و ابراء

قاعده اعراض را ابتدا مرحوم مصطفی عدل (منصور السلطنه) بیان کردند و حقوق دانان دیگری از جمله دکتر متین دفتری با او همراه گشته اند.

بر این اساس اگر کسی حقی داشته باشد و در طول مدت مرور زمان برای گرفتن این حق اقدام نکرده و سکوت کند. سکوت او در این مدت کاشف از اعراض از حق می باشد<sup>۲</sup>. بنابراین اگر کسی مالی را رها کرده باشد، این مال جزء مباحات محسوب می شود<sup>۱</sup>.

<sup>۱</sup>. متین دفتری، دکتر احمد، همان، ص ۲۱۸

<sup>۲</sup>. شهیدی، دکتر مهدی، سقوط تعهدات، ص ۲۲۵



### ۲-۳-۴- قاعده عقلی ضرورت حفظ نظم اجتماعی

همه فقهای امامیه، عقل را منبع مستقل استنباط احکام شرعی می دانند. یکی از احکام شرعی، «ضرورت حفظ نظم اجتماعی» است. قرار ندادن حد و مرز زمانی برای مدعیان جهت طرح و پیگیری ادعای خود موجب بی ثباتی روابط حقوقی افراد در جامعه و دشوار کردن امر رسیدگی به دعاوی (به دلیل کهنگی و از بین رفتن ادله اثبات دعوا) و بر هم خوردن کار مدیریت سازماندهی و برنامه ریزی رسیدگی به دعاوی و سرانجام موجب اختلال نظام می گردد.<sup>۱</sup>

### ۲-۴-۴- استحسان

استحسان از اصول فقهی فقه عامه است که البته نزد فقهای امامیه مورد پذیرش واقع نشده است. استحسان عبارت است از اینکه در جایی که با قیاس یا قاعده کلی یا دلیل دیگر می توان حکم شرعی را استنباط کرد، از آن صرف نظر کرده و به ملاحظه مصلحت مورد، حکمی مخالف برای مسئله پیدا کنیم. مثلاً هرگاه کسی حیوان دیگری را مشرف به مرگ ببیند آن را سر ببرد که گوشت آن حلال باشد، این کار اتلاف مال غیر و موجب ضمان است و حال آن که استحسان و رعایت مصلحت ایجاب می کند که این کار جایز و بدون ضمان باشد.<sup>۲</sup> فقهای اهل تسنن که مرور زمان را پذیرفتند و این امر در قانون عثمانی گنجانده شد از این اصل استفاده کردند. اصل استحسان از حدیث شریف منقول از پیغمبر اکرم (ص) «ما رآه المسلمون حسناً فهو عند الله حسن» به دست آمده و باید توجه داشت که قاعده استحسان شامل محرمات، مکروهات و مفسدات و ابطال نمی شود تا بی اساسی منشأ آن توهم شود بلکه در مواردی قابل استفاده است که منع صریح بر تحریم یا ابطال موضوع استحسان وجود ندارد.<sup>۳</sup>

### ۲-۵-۵- دلایل مخالفان

در مقابل موافقان، مخالفان مشروعیت مرور زمان ضمن مخدوش ساختن دلایل موافقان دلایلی را اظهار کردند که در زیر بیان می شود:

در خصوص عدم نص بر منع مرور زمان باید نصوصی را مورد نظر قرار داد که افراد را از تملک مال غیر و یا اسقاط حقوق غیر منع کرده اند. این نصوص شرعاً اجازه اجرای قانون مرور زمان را نمی دهند. نصوصی چون آیه شریفه «و لا تأکلو اموالکم بینکم بالباطل»، و اصل منصوص «لا یحل مال امرء الا یطیب نفسه» حکم حرمت تصاحب مال دیگری را بیان می کنند. قواعد که مربوط به ماهیت موضوع دعوا هستند مانع از آن می شوند که مرور زمان که یک امر شکلی و مربوط به جریان دادرسی می شود موجب سقوط حق کسی گردد.<sup>۴</sup>

در خصوص اعراض و اسقاط دین باید گفت اگرچه اعراض موجب می شود که مال مباح گردد یا دین ساقط گردد، اما اعراض زمانی حاصل می گردد که صاحب مال از مالکیت آن چشم پوشی کند در حالی که در مرور زمان چشم پوشی مالک وجود ندارد

۱. متین دفتری، دکتر احمد، همان، ص ۲۱۹

۲. همان، ص ۱۰۴

۳. محمدی، دکتر ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چ هفدهم، ص ۲۴۴

۴. متین دفتری دکتر احمد، همان، ص ۲۱۷

۵. شفایی، دکتر محسن، همان، ص ۹۴



اگر هم انقضای مرور زمان را اماره بدانیم باید گفت که اماره امری است که خلاف آن قابل اثبات است در حالی که در مرور زمان امکان اثبات عدم چشم پوشی از دین یا مال وجود ندارد.

در خصوص رویه سید مرتضی در انتصار باید گفت که صرف نظر از آنکه این امر دلیل وجودی نیست، بلکه دلیل احتمالی است و قضیه دو طرف از وجود و عدم دارد. همانطوری که شما احتمال وجود می دهید احتمال نفی هم داده می شود و نافی را نفی کافیست. رویه ی سید مرتضی دلیل بر وجود قانون مرور زمان در اسلام نیست.<sup>۱</sup>

در هیچ حکم و هیچ خبری در اسلام در خصوص مرور زمان دیده نمی شود و ادعای وجود چنین حکمی فاقد دلیل است و صرف ادعا دلیل بر وجود آن نیست.

جامعه نباید سختی و مشقت خود را بهانه ای برای فرار از احقاق حق افراد تلقی کند. در اسلام تلاش بر سر این است که حقوق اشخاص حفظ گردد و اسلام نمی تواند اجازه دهد با سپری شدن یک مدت، حق کسی از بین برود. آیه ۵۰ سوره نساء که بیان می دارد «انما بامرکم بالعدل و الاحسان...» بیانگر تأکید شارع بر احقاق حق است. حال شارعی که این سخن را بیان می کند چگونه می تواند اجازه دهد که گذشتن مرور زمان موجب از بین رفتن حق کسی گردد.<sup>۲</sup>

در خصوص ادله نقلی باید دو مسئله را مورد لحاظ قرار داد؛ نخست اعراض اکثر فقهای شیعه از فتوا طبق ظاهر این روایات و دیگری تعارض مفاد این روایات با استصحاب مالکیت و قاعده سلطنت.

### ۳- ارزیابی نظرات

در مجموع به نظر می رسد که اگرچه مخالفان مرور زمان نگران عدالت و حق اشخاص هستند اما دلایلشان برای مخالفت کافی نیست. در خصوص تعارض روایات مرور زمان با نصوصی چون «الا تأکلوا أموالکم بینکم بالباطل» و دیگر روایات، باید گفت روایات مرور زمان بر اطلاعات و عمومات مذکور، وارد می باشند و به طور واقعی موضوع آنها را از بین می برند. چون با گذشت زمان و تحقق عرفی اماره اعراض، مال مزبور مال غیر محسوب نمی شود. در خصوص این ادعا که رویه سید مرتضی دال بر وجود نیست و نافی را نافی کافی است، باید توجه داشت که ادعای ما عدم وجود مانع بر وضع این قانون است و کسانی که منع قانونی را ادعا می کنند باید دلیل منع را بیان کنند. از شریعت اسلام نباید انتظار داشت که تمام احکام بیان کرده باشد چرا که در این صورت دیگر نیازی به وضع قوانین جدید نبود، بلکه اسلام اصولاً قواعدی که شرع انور متعارض است را بیان کرده است. لحن منفی احکام نیز مؤید این مطلب است. در خصوص اعراض اکثر فقهای شیعه از فتوا طبق ظاهر روایات مرور زمان باید گفت که این امر زمانی موجب تضعیف روایات است که اعراض از سوی قدمای اصحاب صورت گرفته باشد و حال آنکه این احادیث در کتب مشهور و معتبری مانند کافی و تذهیب آمده اند و مرحوم صدوق که از قدمای اصحاب هستند بر اساس این روایات فتوا داده است. در خصوص تعارض روایات زمان با استصحاب نیز باید توجه داشت که این دلایل بر استصحاب مقدم اند. در خصوص این امر که دلیلی بر مشروعیت مرور زمان در اسلام وجود ندارد نیز باید این نکته را مورد نظر داشت که مبنای این سخن این دیدگاه است که برای احراز مشروعیت یک عمل باید دستوری از شرع صادر شده باشد. اگر به چیزی برخوردیم نخست باید جستجو کنیم که آیا شارع این عمل را اجازه می دهد یا نه و اگر اجازه نداد باید گفت که آن عمل ممنوع است، در حالی که بر اساس اصل اباحه باید هر عملی را مباح و جایز شمرد مگر اینکه منع شارع ثابت شود. بر این اساس این استدلال مخدوش است. بنابراین با

<sup>۱</sup> همان

<sup>۲</sup> شفای، دکتر محسن، همان، ص ۱۴۳



بررسی دلایل مخالفان و موانع باید پذیرفت که قانون مرور زمان به دلیل حل مشکلات اجتماعی یک امری لازم در حقوق امروز محسوب می شود و چون دلیلی صریح بر منع آن دیده نمی شود بلکه فتاوی مشابه و مؤیدی بر جواز این حکم وجود دارد، نمی توان به غیر شرعی بودن آن معتقد بود. به ویژه آن که، دلیل عقلی ضرورت حفظ نظم اجتماعی که مؤید فواید بیشتر وجود این قانون از عدم وجود این قانون می باشد نیز پشتوانه دلایل دیگر است.

#### ۴- مهلت قانونی

در بادی امر اصطلاح «مهلت قانونی» با اصطلاح «مرور زمان» نزدیکی قابل توجه دارد. چرا که در «مرور زمان» نیز یک مهلت قانونی برای طرح دعوا تعیین می شود اما باید دقت داشت که این اصطلاح اگرچه قرابت زیادی با «مرور زمان» به معنای اخص دارد، تفاوت مهمی نیز با اصطلاح مذکور دارد. این تفاوت در وهله اول در هدف از تعیین مهلت برای اقامه دعوا و سپس در ضمانت اجرای گذشتن مهلت تعیین شده، منعکس شده است. هدف از تعیین «مهلت قانونی» برخلاف «مرور زمان» که هدف مساعدت به مدیون یا متصرف و در ادامه آن حفظ نظم و آسایش عمومی است، کاملاً در جهت حفظ نظم عمومی است. در مرور زمان اگرچه یکی از اهداف حفظ نظم عمومی است اما این هدف در جهت حمایت از مدیون یا متصرف است. همانطوری که در بند قبلی آمد، در مرور زمان توجه دادگاه به گذشتن موعد قانونی مستلزم استناد خوانده است. اگر خوانده سکوت کند و یا بخواهد به علی رغم گذشتن مهلت به دعوا رسیدگی شود، دادگاه نمی تواند از رسیدگی خودداری کند. بنابراین در «مرور زمان» ذی نفع اصلی خوانده (مدیون یا متصرف) می باشد. اما در «مهلت قانونی» ذی نفع جامعه می باشد. این جامعه است که از عدم رسیدگی به دعوا سود می برد. در این وضعیت اراده طرف دعوا در رسیدگی به دعوا نقشی ندارد. حتی اگر خوانده درخواست کند که به دعوا رسیدگی شود، دادگاه به درخواست او ترتیب اثر نخواهد داد.

یک مثال بارز در خصوص «مهلت قانونی» دعوای نفی نسب است. در این دعوا که از سوی مرد دارای همسر طرح می شود، طرف مقابل دعوا فرزند متولد شده از همسر این شخص است. این شخص مدعی است که فرزندش که همسرش به دنیا آورده، فرزند او نیست. همان طوری که روشن است اثرات این ادعا تنها به فرزند محدود نبوده بلکه تمام جامعه را در بر می گیرد. فرض کنیم، اگر این دعوا مهلت نداشته باشد، شخصی ادعا کند که کودک ده ساله ای که تا الآن فرزند او تلقی می شد فرزند او نیست. این ادعای او چه اثرات مخربی می تواند بر زندگی این کودک داشته باشد؟ نگاهی که مردم جامعه به این کودک و مادر او خواهند داشت چه خواهد بود؟ آیا می توان اثرات این ادعا را با ادعای اینکه خوانده فلان قدر به من بدهکار است و الآن سی سال است پرداخت نکرده یکسان دانست؟ یا مثال دیگر فرض کنید شخص مدعی باشد که شخصی که تا الآن فرزند او تلقی می شده و در حال حاضر خود صاحب زن و فرزند باشد فرزند واقعی او نبوده، این ادعا چه نتایجی بر زندگی خانوادگی شخص اخیر خواهد داشت؟

نمونه دیگری که می توان آن را «مهلت قانونی» تلقی کرد، مهلت تعیین شده برای اعتراض به رأی است. اگرچه این مدت ها جهت حمایت از محکوم له است اما از آنجا که مقررات مربوط به این قواعد، جزء قواعد مربوط به سازمان قضایی است، باید قائل بر این شد که این مهلت ها نیز جزء «مهلت های قانونی» محسوب می شوند.<sup>۱</sup>

طبق بند ۱۱ ماده ۸۴ قانون آ.د.م. «چنانچه دعوا خارج از مهلت قانونی اقامه شده باشد، خوانده می تواند ایراد کند». این بند به دلیل دامنه گسترده آن، شامل «مهلت های قانونی» نیز می شود. اما از آنجا که ذی نفع اصلی مهلت ها، جامعه است این مهلت

<sup>۱</sup>. شمس، دکتر عبدالله، همان، صص ۴۹۴-۴۹۱



ها جنبه آمره دارد. بنابراین در خصوص این ایرادات، علاوه بر اینکه خواننده می تواند ایراد کند، چنانچه دادگاه بدون ایراد خواننده نیز متوجه گذشتن مهلت تعیین شده شود، باید رأساً دعوا را رد کند. به عبارت دیگر در این گونه موارد اقدام نمودن در مهلت تعیین شده موجب سقوط حق اقدامی می شود که در آن مدت انجام نشده است.<sup>۱</sup>

## ۵- نتیجه گیری

با توجه به مطالبی که در این پژوهش بیان گردیده نتایج زیر حاصل می گردد:

۱. بر طبق اصل آزادی اراده افراد می توانند قراردادهایشان را آن گونه که مایلند منعقد کرده و آثار قراردادهایشان را تعیین کنند. اما تحولات حقوقی در دوران معاصر حاکی از آن است که نمی توان اراده در انعقاد قرارداد کاملاً آزاد گذاشت. در حقیقت نمی توان توافق اراده را تنها منبع تعیین آثار قراردادها دانست. از یک سو اراده نباید به نظم عمومی تجاوز کرده و از سوی دیگر اصل آزادی اراده باید در جایی به کار گرفته شود که طرفین در شرایط برابر قرار داشته و هیچ یک از طرفین اراده ی خود را بر دیگری تحمیل نکند.

۲. طرفین می توانند در قراردادهایشان تکالیف و مسئولیت های خود را تعیین کنند. به عبارت دیگر باید به طرفین اجازه داد که خود تعیین کنند چه تکالیفی و حقوقی را در برابر یکدیگر می پذیرند. بر این اساس شروطی را که مسئولیت یکی از طرفین را محدود کرده و یا در موردی ساقط می کند باید معتبر تلقی کرد مگر اینکه این شروط خلاف نظم عمومی باشند.

۳. حق اقامه ی دعوا اگر چه حقی اساسی است اما این حتی باید با توجه به نظم عمومی و مصالح اجتماعی اعمال گردد. حق اقامه ی دعوا از سوی قانونگذار در راستای برقراری عدالت و نظم اجتماعی اعطا گردیده است. بنابراین اعمال این باید به گونه ای باشد که حتی المقدور موجب بی عدالتی و بر هم خوردن نظم اجتماعی نگردیده و به حقوق و آسایش دیگران لطمه وارد نگرداند. در همین راستا قانونگذاران مهلت هایی را برای اقامه ی دعوا مقرر می گرداند که مبنای آن مدت ها گاهی رعایت نظم عمومی بوده که مهلت های قانونی تلقی می گردند و گاه رعایت مصالح افراد جامعه است که مرور زمان تلقی می گردد.

۴-توافق برای تغییر مدت «مهلت های قانونی» که با نظم عمومی ارتباط نزدیکی دارند معتبر نمی باشند اما توافق بر ای تغییر مدت مرور زمان اصولاً صحیح است مگر اینکه با نظم عمومی مخالف بوده و یا مغایر با هدف قانونگذار از تعیین مرور زمان باشد. بر این اساس کاهش مدت مرور زمان علی الاصول معتبر تلقی می گردد. البته در کاستن مدت مرور زمان رعایت معیار معقولیت ضروری می باشد. در مواردی هم مرور زمانی از سوی قانونگذار تعیین نشده طرفین می توانند با توافق هم مدت خاصی را برای طرح دعوا تعیین کنند مگر اینکه دلیل خاصی برای عدم تعیین مرور زمان از سوی قانون وجود داشته باشد، مانند دعاوی مربوط به روابط زناشویی. علت این امر آن است که تعیین مدت برای طرح دعوا نوعی شرط تحدید مسئولیت تلقی می شود و همان گونه که بیان شد شرط عدم مسئولیت تا آنجا که مخالف نظم عمومی نباشد معتبر تلقی می گردد. اما افزایش مدت مرور زمان باید به گونه ای باشد که موجب از بین رفتن هدف قانونگذار از تعیین مرور زمان نگردد. افزایش مرور زمان ممکن است به صورت افزایش مدت تعیین شده باشد و با اسقاط آن. در حال حاضر که مقررات مرور زمان بطور استثنایی وجود دارند اگرچه ممکن است در خصوص صحیح بودن اسقاط مرور زمان تردید کرد اما باید دقت داشت که استثنایی بودن این مقررات حاکی از آن است که قانونگذار نخواسته است که این موارد مشمول قواعد عام گردند. بنابراین در این موارد اسقاط مرور زمان با هدف وضع این مقررات منافات داشته و از نظر قانون معتبر تلقی نمی گردد. افزایش مدت مرور زمان هم نباید موجب عقیم شدن هدف

<sup>۱</sup>. شمس، دکتر عبدالله، آیین دادرسی مدنی، ج سوم، انتشارات دراک، ۱۳۸۵، چ پنجم، ص ۱۸

از وضع مقررات مربوطه گردد. بنابراین این افزایش باید برای مدت معقولی باشد. در حال حاضر که طولانی ترین مدت مرور زمان (با لحاظ ماده ۳۱۸ ق.ت) ده سال است، می توان گفت که حداکثر مدت معقولی که طرفین می توانند مرور زمان را افزایش دهند ده سال می باشد.

۵- اگر ماده ای نظیر ماده ۱۰ در قانون مدنی ایران و یا ماده ۱۱۳۴ ق.م. فرانسه که حاوی اصل حاکمیت اراده است را نداشتیم، نمی توانستیم حاکمیت اراده را به عنوان یکی اصول پایه ای در حقوق قراردادها قلمداد کنیم. اگر در ابتدای حقوق رم «اصل حاکمیت اراده»، بسیار محدود بود و قراردادها می بایست در شکل تشریفات خاصی منعقد شوند به این دلیل بود که این حقوق جایگاهی بسیار محدودی برای این اصل لحاظ کرده بود. در کشورهای سوسیالیستی که تمایلات اجتماعی و فلسفی به نفوذ قدرت در قراردادها دامن زدند، قرارداد در جهت حفظ نظم عمومی مورد استخدام قرار گرفت و قرارداد وسیله اجرای برنامه های اقتصادی گردید. بر این اساس چون در این کشورها اصل اولیه تعیین آزادانه سرنوشت مورد پذیرش قرار نگرفته بود، نمی توان در حقوق سوسیالیستی از حاکمیت اراده سخن گفت.

## منابع

۱. اسکینی، دکتر ربیعا، حقوق تجارت تطبیقی، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۷۲، چ اول
۲. اسکینی، دکتر ربیعا، حقوق تجارت (برات، سفته، قبض انبار، اسناد در وجه حامل)، انتشارات سمت، ۱۳۸۴، چ نهم
۳. جعفری لنگرودی، دکتر محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، نشر کتابخانه گنج دانش، ۱۳۸۴، چ پانزدهم
۴. ستوده تهرانی، دکتر حسن، حقوق تجارت، جلد اول، نشر دادگستر، ۱۳۸۲، چ هفتم
۵. شفائی، دکتر محسن، اسلام و قانون مرور زمان، چ نقش جهان، س ۱۳۴۵، چ دوم
۶. شمس، دکتر عبدالله، آیین دادرسی مدنی، چ اول و سوم، انتشارات دراک، س ۱۳۸۵
۷. شهیدی، دکتر مهدی، اصول قراردادهای و تعهدات، انتشارات مجد، س ۱۳۸۸، چ پنجم
۸. صفری، دکتر محمد، حقوق بازرگانی (اسناد)، شرکت سهامی انتشار، س ۱۳۸۷، چ دوم
۹. کاتوزیان، دکتر ناصر، دوره مقدماتی حقوق مدنی - وقایع حقوقی، نشر شرکت سهامی انتشار، س ۱۳۸۴، چ نهم
۱۰. کاتوزیان دکتر ناصر، قواعد عمومی قراردادهای، جلدهای سوم و چهارم، شرکت سهامی انتشار، س ۱۳۸۷، چ پنجم
۱۱. کاویانی، دکتر کورش، حقوق اسناد تجاری، نشر میزان، ۱۳۸۷، چ دوم
۱۲. متین دفتری، دکتر احمد، آیین دادرسی مدنی و بازرگانی، ج دوم، مجمع علمی و فرهنگی مجد، ۱۳۷۸، چ اول
۱۳. محقق داماد، دکتر سید مصطفی، نظریه عمومی شروط و الزامات در حقوق اسلامی، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۸۸، چ اول
۱۴. محمدی، دکتر ابوالحسن، مبانی استنباط حقوق اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۳، چ هفدهم.